KAYNAK: Külliyât-i Sa’dî, nşr. M. Ali Furûgî, İntişârât-i Kitâb-i Âbân, Çâp-i Heştom, 1388 ş., s. 147

**بوستان باب اول، ص.158-159**

**حکایت**

ز دریای عمان بر آمد کسی سفر کرده هامون و دریا بسی

عرب دیده و ترک و تاجیک و روم ز هر جنس در نفس پاکش علوم

جهان گشته و دانش اندوخته سفر کرده و صحبت آموخته

بهیکل قوی چون تناور درخت ولیکن فرو مانده بی برگ سخت

دو صد رقعه بالای هم دوخته ز حرّاق و او در میان سوخته

بشهری در آمد ز دریا کنار بزرگی در آن ناحیت شهریار

که طبعی نکونامی اندیش داشت سر عجز در پای درویش داشت

بشستند خدمتگزاران شاه سر و تن بحمامش از گرد راه

چو بر آستان ملک سر نهاد نیایش کنان دست بر بر نهاد

در آمد بایوان شاهنشهی که بختت جوان باد و دولت رهی

نرفتیم درین مملکت منزلی کز آسیب آزرده دیدم دلی

ندیدم کسی سرگران از شراب مگر هم خرابات دیدم خراب

ملک را همین ملک پیرایه بس که راضی نگردد بآزار کس

سخن گفت و دامان گوهر فشاند بنطقی که شه آستین بر فشاند

پسند آمدش حسن گفتار مرد بنزد خودش خواند و اکرام کرد

زرش داد و گوهر بشکر قدوم بپرسیدش از گوهر و زاد و بوم

بگفت آنچه پرسیدش از سرگذشت بقربت ز دیگر کسان برگذشت